



درباره

سید باقر سخائی از زمان تحصیل در دبیرستان حکیم نظامی قم، در کمند حاذبه استاد برازنده خویش قرار گرفت و از آن پس تا واپسین روزهای حیات، او را همراهی کرد. او مجموعه ای جذاب و عبرت آموز از گفتنیهای زندگی علمی و عملی شهید مفتاح را در ذهن دارد و به هنگام بیان آنها در خلال این گفت و شنود، شور و بغض فروخته اش بارها خودنمایی کرد. سخائی بازگشت منادیان دین و انقلاب به سیره شهید مفتاح را عامل جذب خیل گسترده جوانان به اندیشه دینی می داند و معتقد است همین تعامل پدرا نه بود که در دهه های ۴۰ و ۵۰ جوانان را به کارزار انقلاب کشاند.

### «سلوک تربیتی شهید مفتاح»

در گفت و شنود شاهد یاران با سید باقر سخائی

## او محبوب شاگردان خود بود...

با توجه به این که ایشان یکی از شاگردان مبرز حضرت امام و از چهره های شاخص انقلابی حوزه بودند، تا چه حد سعی می کردند با رفتار و سلویشان، گرایشهای سیاسی خود را به مخاطب منتقل کنند.

از آنجا که ایشان با دانش آموزان برخورد متواضعانه داشتند و آنها را مثل فرزندان خودشان دوست داشتند، دانش آموزان جذبشان می شدند و شهید مفتاح در حین بحث و در برخورد با آنها، دیدگاههای سیاسی خود را به بچه ها القا می کردند، یعنی کسانی که به ایشان نزدیک می شدند با دیدگاههایشان هم آشنا می شدند. ایشان همیشه سعی می کردند مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با وضعیت مملکت و رژیم، دیدگاههای خودشان را در کلاس مطرح کنند و به همین دلیل رژیم روی ایشان حساس شده بود، چون دانش آموزان به شدت جذبشان می شدند و شهید مفتاح افکار خودشان و در واقع افکار حضرت امام را به آنها منتقل می کردند.

با عنایت به اینکه شهید مفتاح عملاً از تدریس در دبیرستان محروم شدند، شما ارتباطتان را با ایشان چگونه حفظ کردید و آیا غیر از شما دانش آموزان دیگری هم خارج از این چهارچوب، ارتباط خود را با ایشان حفظ کردند؟

بعضی از دانش آموزان بله، ولی من بیشتر از همه، به دلیل این که من با روحیه ای که در ایشان دیدم، خودم به ایشان علاقمند شده بودم. مدتی که ایشان را از قم تبعید کردند، تقریباً ارتباط ما قطع شد. موقعی که در تهران بودم و برای دانشگاه آماده می شدم، نامه ای برای ایشان نوشتم و گفتم که اگر امکان دارد با شما ارتباط برقرار کنم. خیلی استقبال کردند و آدرس دادند و من در تهران خدمتشان رسیدم و عملاً سالهای زیادی را در خدمتشان بودم، کمالین که وقتی در مسجد جاوید کارشان را شروع کردند، از جمله کسانی بودم که از ما خواستند دانشجویان مستعد و متدین را جذب مسجد جاوید کنیم تا در آنجا بتوانیم کلاسهای درسی را با حضور شهید بهشتی، شهید

شکل گرفت. ایشان دیگر تقریباً به قم ممنوع ورود شدند. شهید مفتاح تا چه حد توانستند با دانش آموزان ارتباط برقرار کنند و از چه شیوه هایی استفاده می کردند؟

ایشان بسیار با دانش آموزان صمیمی و گرم بودند و در گوش کردن به سوالات بچه ها بسیار حوصله به خرج می دادند و به همین دلیل خیلی مورد توجه قرار گرفتند و بچه ها بسیار دوستشان داشتند. ایشان حتی پیشنهاد می کردند که اگر عده ای از بچه ها درسی را متوجه نشده اند، می توانند در ساعاتی دیگر، بدون چشمداشتی، برای آنها کلاس فوق العاده بگذارند، کمالین که برای خود من این کار را کردند و من در منزلشان نزد ایشان فلسفه می خواندم، یعنی علاقمند بودند که دانش آموز یاد بگیرد و شیوه جذاب ایشان در برخورد با دانش آموزان باعث شده بود که آن مسئله حسادت که عرض کردم برای ایشان فراهم شود.



**ایشان بسیار با دانش آموزان صمیمی و گرم بودند و در گوش کردن به سوالات بچه ها بسیار حوصله به خرج می دادند و به همین دلیل خیلی مورد توجه قرار گرفتند و بچه ها بسیار دوستشان داشتند. ایشان حتی پیشنهاد می کردند که اگر عده ای از بچه ها درسی را متوجه نشده اند، می توانند در ساعاتی دیگر، بدون چشمداشتی، برای آنها کلاس فوق العاده بگذارند، کمالین که برای خود من این کار را کردند و من در منزلشان نزد ایشان فلسفه می خواندم.**

شما از چه زمانی با شهید مفتاح آشنا شدید؟

سال ۴۶، ۴۷ بود که در مدرسه حکیم نظامی قم تحصیل می کردم. سال آخر دبیرستان بودم و ایشان دبیر فلسفه ما بود. به دلیل مشی خاص ایشان و متانت و بزرگواری و تسلط ایشان بر فلسفه و منطق، مورد توجه بنده و شاگردان دیگر قرار گرفته بودند و زمینه ارادت ما به ایشان در همان سال فراهم آمد. از شیوه تدریس و در نگاه کلان تر نحوه برقراری ارتباطشان با شاگردان اگر خاطراتی دارید، نقل کنید.

تسلط ایشان بر فلسفه موجب رشک و حسادت خیلیها شده بود. دبیر منطقی داشتیم که چندان تسلطی بر موضوع نداشت و به شدت به ایشان حسادت می کرد و شاگردان را علیه ایشان برمی انگیزخت. یک روز یکی از دبیران آنجا، شهید مفتاح را بهانه قرار داد و شروع کرد علیه روحانیت حرف زدن و فضای بسیار بدی را علیه ایشان در دبیرستان ایجاد کرد، به طوری که شاگردان روی تخته علیه ایشان و روحانیت حرفهایی را نوشته بودند و کلاس کلاً حالت موضعگیری نسبت به ایشان پیدا کرده بود. رئیس دبیرستان وقتی وضع را این طور دید، از شهید مفتاح خواست که در کلاس حاضر نشوند، چون وضع بدتر می شود. من دیدم که قضایا این طور است و ایشان بی هیچ دلیلی مورد تعرض لفظی بچه ها، البته در غیابشان قرار گرفته بودند، مطلب را به ایشان انتقال دادم که قضیه این است و شما باید خیلی مواظب باشید و نوطنه ای در کار است که مانع از آمدن شما به دبیرستان شود، چون ساواک نسبت به ایشان خیلی حساس شده بود و به خاطر جایگاه و دیدگاهشان خیلی تمایل نداشت که در دبیرستان تدریس کنند و در نتیجه زمینه طوری فراهم شد که ایشان دبیرستان را ترک کنند و شاید این هم خودش مقدمه ای بود برای این که دیگر کم کم در قم نتوانند زندگی کنند و به ایشان گفته شد که چند ماه حق ندارید در قم بمانید و شهر دیگری را انتخاب کنید که ایشان به تهران آمدند و بعد هم داستان ورودشان به دانشگاه و حوادث بعدی از همان جا



مطهری، آقای رضا صفهانی و علامه جعفری برگزار کنیم و دانشجویان مستعد آموزش ببینند و برای آینده برنامه ریزی خوبی صورت بگیرد. البته در این زمینه من در همین جازافه کم که ایشان روشن بینی عجیبی نسبت به آینده داشتند و انگار می دانستند که قرار است انقلاب شود. سال ۵۰ بود که از من خواستند دانشجویان مستعد را شناسایی و جذب مسجد جاوید کنم و گفتند که می خواهیم کادر سازی بکنیم، انگار می دانستند که در آینده قرار است تحولاتی رخ دهند. تعبیرشان این بود که ما می خواهیم چند تا مهندس بازرگان تربیت کنیم. در آینده اینها مورد نیازمان هستند و باید تعدادی روشنفکر مذهبی تربیت و در آینده از آنها استفاده کنیم.

با عنایت به این که شما به منزل ایشان رفت و آمد داشتید، از لحاظ ساده زیستی و شکل زندگی آیا خاطراتی از ایشان دارید؟ ایشان آدم بسیار بی تکلفی بودند. آن موقعی هم که استاد دانشگاه بودند و من با ایشان رفت و آمد داشتم، زندگی خیلی مرفهی نداشتند، با این که امکانات داشتند و می توانستند بهتر زندگی کنند. من در قلهک منزل ایشان می رفتم. محل زندگیشان به شهید مطهری و شهید بهشتی نزدیک بود. شما می دانید که زندگی استادان دانشگاه می تواند ساده نباشد، ولی ایشان سعی می کردند ساده زندگی کنند. ایشان موقعی هم که طلبه بودند، از وجوهات استفاده نمی کردند و سعی می کردند متکی به خود باشند و زندگی شان را خودشان تأمین کنند و بعد هم به رغب داشتن امکانات، زندگی تشریفاتی نداشتند و معتقد به زندگی ساده بودند و می گفتند که باید شرایط جامعه را درک کرد.

**ارتباط شما با شهید مفتاح بعد از هجرت از قم در چه ابعادی ادامه پیدا کرد؟**

من تقریباً نقش رابط ایشان با دانشجویان را بازی می کردم. اگر کاری با دانشجویان داشتند و یا قرار بود متنهایی را به آنها برسانند، من می بردم.

**دانشجویان کجا؟**

دانشگاههای دانشگاه تهران.

**شما دانشکده الهیات می رفتید؟**

خیر، من در دانشکده حقوق درس می خواندم. اعتماد بالایی که به من داشتند، ممنوع المنبر و ممنوع الملاقات بودند و ضبط صوتی برای من گرفته بودند و من سخنرانیهای آن روزها را ضبط می کردم، چون می خواستند ببینند که سخنرانان معروف، بیشتر روی چه زمینه هایی متمرکز می شوند و جهت گیری مذهبی شان رو به کدام سمت است، به همین دلیل می رفتم و سخنرانیهای آقای فلسفی، آقای حجازی و امثالهم را ضبط می کردم و برای ایشان می بردم.

در آن روزها که مکاتب اعتقادی مختلفی مطرح شده بودند، ایشان برای جذب دانشجویان و جوانان از چه شیوه هایی استفاده می کردند و در این زمینه تا چه حد موفق شدند؟ ایشان در مسجد جاوید، مسجد الجواد و مسجد قبا فعالیت داشتند و این جاها را کانون فعالیت سیاسی دانشجویان کرده و برایشان کلاسهای زبان عربی و دروس اخلاق و موضوعات مختلف گذاشته بودند تا جذب مساجد شوند و جالب این که حتی صندوق قرض الحسنه هم تأسیس کرده بودند که بتوانند مشکلات مالی دانشجویان را حل کنند، چون دانشجویان غالباً مشکلات مالی داشتند. در هر حال به هر شکل ممکن دانشجویان را جذب مساجد می کردند تا در آنجا به نحوی تفکرات مورد نظرشان را برای آنها مطرح کنند. با دانشجویانی که جذب «ایسم» های مختلف شده و علی الخصوص با کسانی که جذب مارکسیسم شده بودند، چگونه برخورد می کردند و تا چه حد توانستند اینها را جذب کنند. اوایل انقلاب بود و بحث چپ خیلی قوی شده بود. آن وقتها افرادی بودند که می گفتند حکومت یا باید اسلامی باشد یا جمهوری و اصلاً امکان ندارد که اسلام با جمهوریت جمع شود. شهید مفتاح ارادت بسیار خاصی به شهید مطهری داشتند و با ایشان و شهید بهشتی بحثهایی داشتند و به مساجد می رفتند



**شما می دانید که زندگی استادان دانشگاه می تواند ساده نباشد، ولی ایشان سعی می کردند ساده زندگی کنند. ایشان موقعی هم که طلبه بودند، از وجوهات استفاده نمی کردند و سعی می کردند متکی به خود باشند و زندگی شان را خودشان تأمین کنند و بعد هم به رغب داشتن امکانات، زندگی تشریفاتی نداشتند و معتقد به زندگی ساده بودند و می گفتند که باید شرایط جامعه را درک کرد.**

و سخنرانی می گذاشتند و بعد هم جلسات بحث برگزار می کردند و افرادی می آمدند و سئوالا نشان را مطرح می کردند. خوشبختانه یکی از ویژگیهای شهید مفتاح واقع بینی ایشان بود و ابداً تحریک پذیر نبودند. مثلاً در مورد دکتر شریعتی معتقد بودند که ایشان یک سری اشکالاتی دارد، ولی همین که توانسته جوانان را به حسینیه ارشاد جذب کند، خدمت بزرگی کرده و باید از او قدر دانی کرد و نباید با او برخورد های تند و توهین آمیزی کرد و لذا جلساتی می گذاشتند که بین گروه های طرفدار شریعتی و مخالفان او هماهنگی ایجاد کنند و نگذارند گروه های چپ از این وضع بهره برداری کنند. برای جلوگیری از پراکندگی و تشتت نیروهای معتقد به اسلام از شیوه های مختلفی استفاده می کردند.

**به نگاه مثبت شهید مفتاح به دکتر شریعتی اشاره کردید. آیا خاطره ای از ارتباط این دو دارید؟**

یک بار منزل ایشان بودم و دیدم کتاب اسلام شناسی دکتر شریعتی را مطالعه کرده اند. با توجه به جوی که شاه ایجاد کرده بود و مکلاها مؤثرتر و بیشتر از روحانیون می توانستند حرف بزنند، ایشان معتقد بودند که دکتر شریعتی با طرح این گونه مباحث خدمت بزرگی کرده و می تواند نقش مثبتی ایفا کند و ما باید حتی المقدور او را در موضوع گیری منفی نسبت به خودمان قرار ندهیم، به همین دلیل برای تشکیل و تداوم جلساتی که با شرکت دکتر شریعتی و شهید مطهری تشکیل می شد، شهید

مفتاح بسیار تلاش می کردند.

**در میان روحانیون و چهره های شاخص تهران، شهید مفتاح بیشتر با چه کسانی ارتباط داشتند؟**

با شهید مطهری ارتباط بسیار نزدیکی داشتند و بسیار ایشان را قبول داشتند و بسیار با احترام از ایشان یاد می کردند. هنگامی که شهید مفتاح می خواستند به دانشگاه بروند، رژیم خیلی مخالفت می کرد و چندین ماه طول کشید. رئیس دانشکده الهیات برای آوردن شهید مفتاح خیلی تلاش کرد، ولی نقش کلیدی اصلی را شهید مطهری داشتند. شهید مطهری معتقد بودند که حضور شهید مفتاح در دانشکده الهیات می تواند در پیشبرد مبارزه، بسیار مؤثر باشد. در مجموع آنچه که من از رابطه شهید مفتاح با شهید مطهری به یاد می آورم، احترام و اعتماد بسیار زیاد ایشان نسبت به شهید مطهری است.

**برنامه های مسجد جاوید چه محتوایی داشتند و از نظر تنوع و جذابیت تا چه حد برای جوانها جذاب بودند؟**

مسجد جاوید برای جذب جوانها برنامه های متعددی و متنوعی داشت. رژیم جلوی فعالیت شهید مطهری و دیگران را گرفته بود. مسجد جاوید با تشکیل کلاسها و برنامه های سخنرانی و تقید برای برگزاری نماز جماعت، کانون جذب جوانها شده بود و رژیم ناچار شد مسجد را تعطیل کند.

**ظاهراً در مسجد قبا شرایط متفاوت بود.**

شرایط مسجد قبا به دلیل نزدیکی به روزهای انقلاب و تغییر وضعیت جامعه، متفاوت بود. یادم هست سالی که به دانشکده حقوق رفته بودم، مسجد، مراجعه کننده بسیار کمی داشت، ولی سال آخر پر بود و موقعی که می خواستم برای نماز بروم، جان بود، یعنی سال ۵۲ و ۵۳ تقریباً اوج قدرت اسلامگراها بود، لذا وضعیت مسجد قبا با مسجد جاوید فرق می کرد.

**مبنای دعوت سخنرانانی از طیفهای مختلف، اعم از روحانی و روشنفکر دینی و دعوت از کسانی که بعضاً با ایشان موافق هم نبودند، چه بود؟**

ایشان به خواسته جامعه و به خصوص جوانها توجه می کردند و صاحب صبر بسیار زیادی بودند و در برخورد با عقیده مخالف سعه صدر عجیبی داشتند و حتی هنگامی که بعضی از جوانها برخورد تندی می کردند، ایشان با حوصله و صبر زیادی پاسخ می دادند.

**اگر خاطره ای در این مورد دارید، بیان کنید.**

یادم هست روزی با هم سفر می رفتیم. آدم تحصیلکرده ای که می گفت استاد دانشگاه است، شروع کرد از اسلام و اصولاً از دین



بدگویی کردن. شهید مفتاح بدون این که کوچک ترین واکنش تندی نشان بدهند، حرفهای او را کاملاً گوش دادند و وقتی حرفهایش تمام شد، با تواضع و آرامش و ادب به شبهات او پاسخ دادند، به طوری که او واقعاً تحت تأثیر تواضع و صبر ایشان قرار گرفت. ایشان به طرز عجیبی تحمل عقاید مخالف عقیده خود را داشتند. با آن همه توهین و تندی که او نسبت به دین و روحانیت کرد، شهید مفتاح هیچ حرفی نزدند و فقط گوش کردند و بعد گفتند حالا اگر اجازه می دهی جواب بدهم. آن آقا بعدها مرید شهید مفتاح شد.

از دیگر سفرهایی که با هم رفتید چه خاطراتی دارید؟ ما زیاد سفر می رفتیم. غالباً با هم به قم می رفتیم. گاهی راننده ها که می دیدند ایشان روحانی است، رادیوی ماشین را بلند می کردند که ایشان را تحریک و وادار به واکنش کنند، ولی ایشان بدون این که حرفی بزنند، ضبط صوتی را که برای من خریده بودند، روشن می کردند و گوش می دادند و راننده هم وقتی واکنش آرام ایشان را می دید، معمولاً خودش صدای رادیو را کم می کرد.

برگزاری نماز عید فطر یکی از بارزترین جنبه های مبارزاتی زندگی شهید مفتاح است. خاطرات خود را از نحوه تدارک این مراسم، سخنرانیها و رویدادهای قبل و بعد از آن بیان کنید. متأسفانه در آن روز من نبودم و همان اندازه ای می دانم که دیگران می دانند. آن روز احتمالاً مسافرت بودم و حضور نداشتم، به همین دلیل از آن روز چندان خبری ندارم. از شیوه های مبارزاتی و تصمیماتی که ساواک برای ایشان فراهم می کرد و علی الخصوص اگر در مورد دستگیریهایشان به شما چیزی گفته اند، خاطرات خود را ذکر کنید.

ایشان در سال ۴۲ در آبادان سخنرانی کرده و بسیار مورد توجه قرار گرفته بودند، چون اول نهضت امام هم بود و آنجا تابلویی زده بودند که درود بر خمینی، سلام بر سرباز فدakar، مفتاح. در همان جا سخنرانیشان گل کرد و مبارزات و حرکتیایشان اوج گرفت. بعد هم که تهران بودند و مساجدی را به عنوان سنگر انتخاب می کردند. ایشان نیازی به جوهاتی که مساجد برای امام جماعت می پرداختند نداشتند و فقط می خواستند از مساجد به عنوان سنگر مبارزه استفاده کنند و هدفشان تنویر افکار جوانان برای درک صحیح مفاهیم اسلامی و شیوه های درست مبارزاتی بود. دستگیریهایشان هم یکی بعد از مسجد جاوید و یکی دو بار دیگر بود.

در سالهای بعد، به هنگام تدریس، چقدر گرایشات انقلابی خود



**ایشان سعی می کردند در عمل به نحوی رفتار کنند که جوانهایی که به هر حال شیوه لباس پوشیدن یا رفتارشان چندان پسندیده نبود، خودشان تغییر رفتار بدهند. به یاد ندارم که هیچ وقت برخورد مستقیمی کرده باشند و اساساً توجه زیادی به این مسائل نداشتند و فقط سعی در جذب جوانان و تبلیغ مسائل اسلامی داشتند تا جوانها، خود به خود در رفتار خود تغییر تغییر ایجاد کنند.**

را بیان می کردند و چه تفاوت خاصی بین تدریس ایشان در آن سالها و سالهایی که شما در دبیرستان بودید، وجود داشت؟ در سالهای ۴۷ تا ۴۵ در دبیرستان، بسیار غیرمستقیم صحبت می کردند. در دانشگاه شرایط آن قدرها مساعد نبود و لذا ایشان برای بیان چنین نظراتی، بیشتر از مساجد استفاده می کردند. از همان ابتدا ایشان مسائلشان را شجاعانه مطرح می کردند. در دانشگاه نحوه سخن گفتنشان بسیار صریح تر و مستقیم تر شده بود، ولی تأکید ایشان بیشتر روی مساجد بود و می گفتند حالا که مسجد جاوید تعطیل شده، به مسجد دیگری می روم. شاید این سؤال ظاهراً چندان ارتباطی به سؤالات صدر و ذیل آن نداشته باشد، ولی قطعاً به کلیت بحث ما که بررسی منش شهید مفتاح است، ارتباط پیدا می کند. جوانها و نوجوانها فطرتاً دنبال نوجویی هستند و مسئله هنجارها و حتی گاهی ناهنجاریهای اجتماعی که به سرعت شایع می شوند، پیوسته وجود داشته است. شهید مفتاح با این نوع رفتارها که در تضاد با احکام دینی بودند، به چه شکل برخورد می کردند؟ ایشان سعی می کردند در عمل به نحوی رفتار کنند که جوانهایی که به هر حال شیوه لباس پوشیدن یا رفتارشان چندان پسندیده نبود، خودشان تغییر رفتار بدهند. به یاد ندارم که هیچ وقت برخورد مستقیمی کرده باشند و اساساً توجه زیادی به این مسائل نداشتند و فقط سعی در جذب جوانان و تبلیغ مسائل اسلامی داشتند تا جوانها، خود به خود در رفتار خود تغییر تغییر

ایجاد کنند.

در اواخر دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰، موجی از برداشتهای ساختگی از اسلام که مبنای عمل برخی از گروهها قرار گرفت، برخاست و صدمه های زیادی، هم به نهضت و هم به اندیشه دینی در میان جوانها زد که نمونه بارز آن، تغییر ایدئولوژیک منافقین بود. از مواجهه شهید مفتاح با این پدیده چه خاطراتی دارید؟ ایشان بر اساس همان روش همیشگی یعنی تبیین واقعیتهای اسلام ناب محمدی و اسلامی که از شائبه ها پاک باشد، به اصلاح امور می پرداختند. یعنی من به یاد ندارم که ایشان یک بار هم که شده به کسی حمله ای کرده باشند و یا کسی را زیر بار شماتت گرفته باشند. ایشان اسلام واقعی را مطرح می کردند که خود به خود پاسخی بود به آنها و رفتارشان. ایشان در هیچ زمینه ای برخورد مستقیم نداشتند و خوب هم نتیجه می گرفتند. دیدگاهشان افراط و تفریطی نبود و به همین دلیل بسیار بر جوانها تأثیر می گذاشتند.

از حضور ایشان در شورای انقلاب چه خاطراتی دارید؟ بعد از انقلاب، هم ایشان در دانشکده الهیات گرفتار مسائل متعدد شده بودند و هم من گرفتار کارهای سنگین اجرایی شده بودم و مثل قبل ارتباط دائمی نداشتیم و در این زمینه چیزی به یاد ندارم.

فرقانیها از چه زمانی با ایشان آشنا شدند و از کی موضع تهدید گرفتند و به چه دلیل؟

بعضی از دانشجویان ایشان بعداً به مخالفان ایشان و همه کسانی که مانند ایشان فکر می کردند، پیوستند و زمینه آن فجایع فراهم شد. دقیقاً نمی دانم از چه زمانی، ولی بعضی از دانشجویان بودند که ایشان و خط فکریشان را قبول داشتند و بعد تغییر فکر دادند. بسیاری از زمینه های فکری مختلف در سالهای قبل از انقلاب پیدا شدند و رژیم هم به این اختلافات دامن می زد تا بتواند بین گروههای مختلف و از جمله گروههای اسلامی تفرقه ایجاد کند.

آیا اینها به مسجد قبا رفت و آمد داشتند؟

گروههای مختلفی از جمله اینها می آمدند.

آخرین دیدارشان با شهید مفتاح چه موقع بود؟

در دانشکده الهیات خدمتشان رسیدم. پرسیدم چطور شد که مسئولیت اجرایی پذیرفتید؟ گفتند دوستان نظریشان این بود که سنگر دانشگاه را حفظ کنیم. با این که زمینه های دیگری هم برای فعالیت ایشان بود، ولی چون مقید بودند با تیب دانشجویان جوانها ارتباط داشته باشند، ریاست دانشکده الهیات را پذیرفتند تا کاری را که شروع شده و به نتیجه هم رسیده بود، ادامه بدهند. ایشان معتقد بودند که باید سرمایه گذاری جامعه را از دانشگاه شروع کرد. یاد هست که روزی ایشان را برای افتتاح دارالایمنی در جنوب تهران دعوت کرده بودیم. بسیار مرکز گسترده ای بود و چند روز از اوایل ماه را برای توزیع خواربار بین ایتم اختصاص داده بودیم و مسئولین می آمدند و در حضور آنها خواربار تحویل می شد. وقتی از ایشان خواسته شد که بیایند و بازدید کنند و سخنرانی داشته باشند، آمدند و این کار را هم کردند، ولی به من گفتند، «فلانی! بگیریم برای چند روزی تأمین آذوقه کنیم، مشکل جامعه که حل نمی شود. مشکل جامعه را باید با تحول افکار حل کرد.»

خبر شهادت ایشان را چگونه دریافت کردید؟

مثل همه مردم، منتظی چون رابطه عمیق ده دوازده ساله با ایشان داشتم، بیش از دیگران صدمه دیدم و لطمه خوردم. خود را چقدر مرهون تعالیم ایشان می دانید؟

بزرگ ترین لطفی که خدا به من کرده، آشنایی با ایشان بوده است. کلام، رفتار، اندیشه و در مجموع مشی ایشان بر من تأثیر به سزایی گذاشت و من در زندگی، خود را بسیار مدیون ایشان می دانم. حضور ایشان را در آن روزگار سخت، چه از لحاظ شناخت فساد در جامعه و چه از نظر آگاهی به ماهیت افکار التقاطی که وارد جامعه شده بود، نعمتی می دانم که به واسطه آن توانستم بتوانم خود را حفظ و وقف مبارزه کنم. ■



۱۳۵۶، سفر به جنوب لبنان